

ماجرای نبردی دیپلماتیک که با تدبیر دکتر محمد مصدق در دادگاه لاهه به سرانجامی خوش رسید

جشن بازپس گیری طلای سیاه در جوار گنبد رضا(ع)



چند تصویر از دکتر محمد مصدق در دادگاه لاهه

زهرآ رنگنه! «اینجا جای شما نیست!» این جمله را قاضی دادگاه لاهه خطاب به مردی گفت که روی صندلی نماینده بریتانیا نشسته بود، مردی که یکی از ماندگارترین لحظات تاریخ دیپلماسی ایران را رقم زد و پاسخ داد: «خواستم بدانند سال هاست در جای دیگران نشسته‌اند.» حرکت دکتر محمد مصدق پیامی روشن داشت: «ایران خانه ایرانیان است.» مردمی که نزدیک به نیم قرن نظاره‌گر این بودند که ثروت سیاهشان، بیش از آنکه سفره آنان را رنگین کند، چرخ اقتصاد امپراتوری بریتانیا را می‌چرخاند! اما مصدق با تدبیر خردمندانه در این نبرد دیپلماتیک پیروز شد و رویاه پیر را در شطرنج سیاست مات کرد؛ یک پیروزی بزرگ که شیرینی آن بر کام همه ایرانیان نشست. این اتفاق در مشهد اما با یک حرکت زیبا همراه می‌شود؛ مردم شاد از این پیروزی مدارس و دکان‌ها را تعطیل کرده و به حرم مطهر رضوی می‌روند. اسناد و اخبار باقیمانده از آن دوران می‌گوید که مردم مشهد تا چند شب در حرم مطهر مشغول جشن و شادمانی بوده‌اند. سطرهای بعدی گذری است بر این رویداد.

- سه‌م کمتر ایران از ثروت ملی

۵ خرداد ۱۲۸۷ خورشیدی بود که اولین قطرات سیاه نفت از دل زمین‌های دشت مسجد سلیمان فوران کرد. منبع ارزشمندی از ثروت که مظفرالدین شاه قاجار در کمال بی‌کفایتی، امتیاز استخراج آن را در ازای ۲۰ هزار لیبره به یک تاجر طماع بریتانیایی به نام «ویلیام ناکس دارسی» اعطا کرد. قراردادی که در ۱۹۰۱ میلادی برابر با ۱۲۸۰ خورشیدی برای مدت شصت سال منعقد شد تا سرآغاز سلطه استعمارگرپیر بر سرمایه ملی ایرانیان باشد. در ۱۴ آوریل ۱۹۰۹ میلادی (۲۵ فروردین ۱۲۸۸ خورشیدی) شرکت نفت ایران و انگلیس با هدف اکتشاف، توسعه میدان‌ها، بهره‌برداری و استخراج نفت خام تأسیس شد تا جنبه انگلیسی‌ها بر ذخایر طلای سیاه ایران ادامه پیدا کند. از طرفی تغییر سوخت نیروی دریایی انگلیس از زغال به نفت در سال ۱۹۱۱میلادی (۱۲۹۰ خورشیدی) اتفاق دیگری بود که اهمیت این موضوع را دوچندان می‌کرد. چپاول نفت ایران تا حدود دو دهه بعد ادامه داشت و در این مدت میادین نفتی دیگری نیز در جنوب غربی کشور کشف شد اما سهم اندک ایران از فروش نفت استخراج شده، رضا شاه پهلوی را برآن داشت تا تیمورتاش را برای مذاکره و یافتن راهی برای افزایش آن راهی کند. ولی این مذاکرات هم چندان راه به جایی نبرد و در نهایت قرارداد جدیدی به امضا رسید؛ قراردادی که در ۱۳۱۲ خورشیدی (۱۹۳۲ میلادی) میان دولت ایران و شرکت نفت ایران و انگلیس منعقد شد و طی آن سهم بیشتری از عایدات حاصل از فروش نفت به ملت ایران تعلق گرفت. هرچند طی انعقاد این قرارداد سهم ایران از فروش نفت افزایش یافت اما با اضافه شدن ۳۲ سال به زمان انحصار امتیاز کشف و استخراج، عملاً نفت ایران به عنوان یک ثروت ملی تا سال‌ها به خارجی‌ها واگذار شد.

- ۵ دهه سرفت ثروت ملی

دستگاه حفاری نفت از ۱۲۸۷ تا ۱۳۲۹ برای شرکت نفت ایران – انگلیس کار کردند و سود سرمایه ملی، بیشتر به جیب انگلیسی‌ها می‌رفت تا ایرانی‌ها. این در حالی بود که سهم مالیات پرداخت شده به بریتانیا از سوی شرکت بیشتر از سهم حق‌الامتیازی ایران از فروش نفت بود! از طرفی فروش ۵۱ درصد سهام شرکت به دولت انگلیس در سال ۱۹۱۴میلادی بدون اطلاع ایران که از ابتدا سهامدار این شرکت بود، یک‌باره دولت انگلیس را سهامدار اصلی نفت ایران کرد. ارائه نکردن دفاتر حسابداری شرکت به نماینده دولت ایران، تفاوت فاحش بین رفتار با کارگران ایرانی و انگلیسی و حتی هندی و انعقاد قرارداد گس – گلشانیان در ۱۳۲۸ خورشیدی نیز از جمله عوامل دیگری بودند که اوضاع را پیچیده‌تر کردند. اعتراض‌های مردم و نخبگان به این موضوع از گوشه و کنار کشور شنیده می‌شد، اما در این میان یک چهره برای کوتاه کردن دست اجنبی از ثروت ملی عزم راسخ‌تری داشت، دکتر محمد مصدق. اسفند ۱۳۲۹ خورشیدی بود که دکتر مصدق به عنوان یکی از پرسابقه‌ترین نمایندگان مجلس شورای ملی نطق‌های مکرری در این باره ایراد کرد و به پیشنهاد او بود که دست روس‌ها هم در رسیدن به امتیازات نفتی در ایران کوتاه ماند. رئیس کمیسیون نفت مجلس شورای ملی بعد از رسیدن به نخست‌وزیری، تمام تلاشش را برای رسیدن به مهم‌ترین هدفش یعنی ملی کردن صنعت نفت انجام داد و بالاخره به این مهم رسید.

- تصویب ملی شدن نفت به اتفاق آرا

۲۹ اسفند ۱۳۲۹ صنعت نفت ایران، ملی شد. مجلس شورای ملی نیز در هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ طرحی ۹ ماده‌ای برای اجرای شدن ملی شدن صنعت نفت را به اتفاق آرا به تصویب رساند. فرانسیس شپرد، سفیر انگلستان، عصر همان روز در یک کنفرانس مطبوعاتی اعتراض خود به این اقدام مجلس را اعلام کرد اما تنها دو هفته بعد، مجلس شورای ملی و ستان‌با بر ماده اول قانون اجرایی ملی شدن صنعت نفت، روز ۲۲ اردیبهشت ماه

۱۳۳۰ هیئتی را برای خلع بد شرکت نفت سابق انتخاب کردند. کل کارمندان بریتانیایی نه تنها از شرکت نفت بلکه از ایران اخراج شدند و سکان کشتی نفتی کشور به دست ایرانیانی‌ها افتاد. انگلیسی‌ها نیز بیکار نشستند و محاصره اقتصادی ایران را آغاز کردند. آن‌ها هم‌زمان ناوهای جنگی خود را به خلیج فارس فرستادند تا دولت ایران را به حمله مستقیم تهدید کنند. در عین حال شروع به تخریب شخصیت مصدق نزد عوام کردند و به او اتهام عاملیت جماعیه شوروی را نسبت دادند تا جایی که حتی رادیو بی‌بی‌سی فارسی او را «رفیق مصدق» نامید.

طوطه‌ها و تهدیدهای بریتانیا نتوانست دولت ایران را از تصمیم خود عقب بنشانند و سه ماه بعد انگلیسی‌ها به حربه دیگری متصل شدند و ایران را به جرم «نقض قوانین بین‌المللی» پای میز محاکمه کشاندند. آن‌ها به استناد معاهده ۱۳۱۲ خورشیدی میان تهران و لندن شکایتی را در ۵ خرداد ۱۳۳۰ به دیوان لاهه ارسال کردند. تنها یک روز بعد از این طرح شکایت، دکتر مصدق اعلام کرد که در دادگاه حاضر می‌شود. او قصد داشت تا ثابت کند دیوان بین‌المللی دادگستری به عنوان رکن قضایی اصلی سازمان ملل متحد، صلاحیت بررسی و رسیدگی به این پرونده و این موضوع را ندارد، چرا که معاهده ۱۳۱۲ خورشیدی، قراردادی بین ایران و یک شرکت بریتانیایی بوده است و نه دولت بریتانیا. ادعایی که در صورت اثبات نشدن و شکست در دادگاه، برای ایران سنگین تمام می‌شد.

- اینجا جای شما نیست

در صورت شکست تیم مصدق در این دادگاه، نه تنها آرزوی ملی شدن صنعت نفت بر باد می‌رفت بلکه ایران باید غرامتی در حدود پنج سال بودجه کل کشور را پرداخت می‌کرد. بنابراین مصدق به عنوان یک حقوق‌دان برجسته و سیاست‌مدار کارکشته هرآنچه در چنته داشت را رو کرد. او در کنار تیم همراهش که متشکل از جمعی حقوق‌دان و رجال سیاسی بود، ۱۹ خرداد-۱۳۳۰ خورشیدی، در دادگاه حاضر شد. در حالی که جای همه از پیش معلوم بود، به عنوان نماینده ایران روی صندلی نماینده انگلستان نشست و تا شروع جلسه به تذکراهایی که در این باره دریافت کرد، اعتنایی نکرد. نماینده انگلیس رو به‌روی او ایستاده بود تا بلکه مصدق به جای خود بازگردد اما مصدق به او نگاه هم نکرد.

جلسه دادگاه آغاز شد و قاضی به او گفت اینجا جای شما نیست. دکتر مصدق در این لحظه پاسخی تاریخی داد: «شما فکر کردید ما نمی‌دانیم جای ما کجاست؟ علت این است که می‌خواستیم آن‌ها بدانند در جای دیگران نشستن چه حسی دارد؟ آن‌ها سال‌های سال است در سرزمین ما حضور دارند و فراموش کرده‌اند که ایران سرزمین آبا و اجدادی ماست نه سرزمین آنان.». تیر آخر مصدق نیز ارائه دفاعیه جانانه‌ای بود که به دادگاه یادآوری می‌کرد مردم ایران مانند تمام ملت‌های شرق، برای سال‌های متمادی، طعم تلخ استعمار را چشیده‌اند و خواسته‌ای جز توقف مداخله خارجی‌ها در امور ملی خود را ندارند. مصدق توانست با این دفاع هوشمندانه بر تمام سیاست‌های فریبکارانه انگلیس چیره شود و تدبیر خردمندانه‌اش نه تنها از حمله نظامی انگلیس به خاک ایران جلوگیری کرد بلکه موجب حکومت یک قدرت استعماری در سازمان ملل متحد و دیوان بین‌المللی دادگستری نیز شد.

در نهایت دادگاه به صراحت اعلام کرد: «این چیزی جز یک قرارداد امتیازی بین یک دولت و یک شرکت خارجی نیست. به هیچ وجه روابط بین دو دولت را تنظیم نمی‌کند، ایران با ۵۶ رأی موافق و ۹ رأی مخالف قضات حاضر در این دادگاه تیره شد، در حالی که در بین آن‌ها یک قاضی بریتانیایی وجود داشت که علیه کشور خود رأی داد، اتفاقی که برای نخستین‌بار پس از جنگ جهانی دوم رخ داده بود.



جشن پیروزی

بر بزرگ‌ترین استعمارگر خاور میانه

ناگفته نماند که به سبب مشکلات مالی دولت وقت، دکتر مصدق و تیمش تمامی مخارج این سفر را خود متقبل شدند. او تمام هزینه‌های حقوقی دیوان لاهه و از جمله حقوق وکلای زبردست خارجی هیئت ایرانی را نیز از محل املاک موروثی مادرش، نجم‌السلطنه پرداخت کرد. موضوعی که کمتر کسی از آن اطلاع دارد. مصدق نه فقط در یک دادگاه که در یک عرصه جهانی بر بزرگ‌ترین استعمارگر خاورمیانه پیروز شده بود. او توانسته بود شاخ غول استعمار را بشکند و شیرینی این پیروزی بر کام همه ایرانیان نشست. بعد از اعلام خبر پیروزی ایران، مردم در خیابان‌ها جمع شدند و این اتفاق را جشن گرفتند. آن‌ها در زمان بازگشت مصدق از دادگاه نیز به استقبال او رفتند چرا که می‌دانستند نخست وزیر ایران چه دستاورد بزرگی را به دست آورده است.

شادی ایرانیان به پایتخت محدود نمی‌شد و در مشهد نیز جشنی به همین مناسبت برگزار شد. چنانکه در ششم مرداد ۱۳۳۱ به مناسبت پیروزی ایران در دادگاه بین‌المللی لاهه، تمام مغازه‌ها تعطیل و با پرچم‌های سه رنگ تزیین شده و در نقاط مختلف شهر جشن به پا شده بود. اما شاید مهم‌ترین این جشن‌ها، مجلسی بود که در صحن جدید حرم مطهر رضوی برپا شد. جشن پیروزی‌ای که از طرف آقای افصح المتکلمین یکی از علما و اعظام حرم مطهر برگزار شده بود و در آن جمعی از تجار، دانشجویان، اصناف و اعضای جبهه ملی حضور داشتند. خبری که در شماره ۸۹۱ روزنامه خراسان (سال چهارم)، به چاپ رسیده است.



در متن خبری که این جریده چاپ کرده، چنین آمده است: «به مناسبت پیروزی ایران در دادگاه لاهه هر شب مجلس جشنی در صحن مطهر برپا بود و بنا به دعوتی که از طرف واعظ محترم افصح المتکلمین به عمل آمده بود، جمعی از محترمین، عوام، دانشجویان، اصناف و اعضای حزب ملی در مجلس مزبور شرکت نموده بودند. ابتدا به وسیله بلندگو، آیینی از کلام… مجید تلاوت و نیز اشعار و قصایدی قرائت شد. آن‌گاه چند نفر از ناطقین سخنرانی کردند و بعد آقای افصح المتکلمین بیانات جالبی ایراد نمودند و در تمام مدت با کمال گرمی از حضار پذیرایی شد.

اخبار قدیمی

ماجرای عجیب گذر از کوه…ا کبر در حدود یک قرن پیش

۲ هزار متر بالاتر از زمین با پای پیاده



تصویری از رشته‌کوه‌های هزارمسجد که کوه…ا کبر هم در آن قرار دارد

گروه تاریخ و هویت| اوایل تابستان سال ۱۳۰۸ یک گروه چند نفری به همراه دکتر امیراعلم (پزشک و بنیان‌گذار جمعیت خیریه شیر و خورشید سرخ) تصمیم می‌گیرند برای بررسی وضعیت بهداشت و درمان روستاهای سرحدات خراسان، به قریه‌های قرار گرفته در نوار مرزی سرکشی کنند. یکی از همراهان دکتر اعلم که نام او ثبت نشده، مآوقع این سفر را به صورت یادداشت‌های سریالی برای روزنامه اطلاعات می‌فرستد. در یکی از این یادداشت‌ها، نویسنده، ماجرای عبور از کوه «…ا کبر» را که در درگز قرار دارد، شرح داده است. او ابتدا به وجه تسمیه نام کوه اشاره می‌کند و می‌نویسد:«کوه…ا کبر را بی‌جهت به این اسم نمی‌نامند، عبارت (ا…ا کبر) در موقع وحشت و تعجب ادا می‌شود و به قدری این کوه دارای هیبت و عظمت است که از دیدن آن شخص بی‌اختیار (ا…ا کبر) از زبانش جاری می‌شود. برای همین اسم با مسمایی است که روی این کوه گذاشته شده است. در همان موقع ظهر که ما خود را خسته و مانده در قله این کوه یافتیم شاید هر کدام چندبار این عبارت را زیر لب ادا کرده بودیم. یک نگاه به اطراف، یک نگاه به زمین کافی بود برای اینکه چند مرتبه با وحشت و بی‌اختیار بگویید ا…ا کبر.» عبور از این کوه که گویا بسیار هم سخت بوده، لطف دیگر این سلسله یادداشت‌ها و ماجراجویی جذاب سفرکنندگان است که این‌طور توصیف شده است: «این کوه یک سر بالایی و یک سرازیری دارد که هر کدام آن، فقط یک فرسخ است، یعنی یک فرسخ بالا می‌رود و یک فرسخ پایین می‌آید. پس از خواندن این فراز شما هم زیر لب خواهید گفت: «…ا کبر» یا با قیافه تعجب‌آوری پیش خود می‌گویید، « مگر ممکن است یک فرسخ سربالا رفت و یک فرسخ سرازیر شد.» بله اگر غیر از این بود که تعجب نداشت و کوه ا…ا کبر نامیده نمی‌شد.»

نویسنده در ادامه به سنگ‌های بزرگی اشاره می‌کند که در سربالایی بر سر راه رهگذاران قرار دارد و گذر از این مسیر را بیش از پیش، سخت می‌کند. برای همین مسافران وقتی موفق می‌شده‌اند بدون صدمه به بالای کوه برسند به درختانی که در آن بالا قرار داشته، دخیل می‌بسته‌اند. دیدن درختی پر از دستمال‌های باریک رنگی و نخ‌های اجابت از دیگر شگفتی‌های این مسیر است: «از عجایب دیگر این کوه، آن است که تخته‌سنگ‌های عظیمی بیشتر از نیم فرسخ سربالایی کوه را در موقع رفتن مستور ساخته و عبور اسب و مال را خطرناک نموده است. برای مسافرت از این کوه قاطرهای مخصوصی تربیت کرده‌اند که روی آن‌ها کجاوه و پالگی می‌بندند. این قاطرها به قدری در این راه آمد و رفت کرده‌اند که طریقه راه رفتن در تخته‌سنگ‌ها را فقط آن قاطرها بلدند و جاده را خوب می‌شناسند. اسب و دواب دیگری که برای اولین بار به این نقطه خطیر می‌آیند، ولو چند مرتبه هم باشد، مسلماً زمین می‌خورند. در موقع رفتن به خیال اینکه این تخته سنگ‌ها زیاد نیست و زود از این سر بالایی و سختی راه خلاص خواهیم شد، از اسب پیاده نشدیم و خیلی به آهستگی می‌رفتیم ولی هر قدر پیش رفتیم، تخته سنگ‌ها راد آن هم سربالا رفتن خیلی مشکل است. ولی چاره چه بود؟ بالاخره پس از دو ساعت پیاده رفتن ما خود را خسته در قله کوه در کنار یک درخت کوچک یافتیم. من یک مرتبه متوجه این درخت شدم، دیدم از پایین تا بالا پر است از تیکه کهنه‌هایی که دخیل بسته‌اند. معلوم شد تمام مسافرین بدبخت این راه، دچار این مصیبت‌ها شده و بالاخره پس از رسیدن به اینجا، به این درخت متوسل شده، دخیل بسته و نذرو نیاز کرده‌اند که به سلامت از این کوه پایین بروند. این قضیه اغراق نیست؛ نیم فرسخ دورتر از این درخت، درخت دیگری هست که آنجا هم دخیل بسته‌اند. معلوم می‌شود مسافرین این راه از ناچاری و لاعلاجی به هر چیز که می‌رسیده‌اند، متوسل می‌شده و دخیل می‌بسته‌اند زیرا در تمام این دو فرسخ سربالا و سربایینی همین دو درخت است که هر دو مستور از کهنه‌های سفید، سیاه، قرمز و رنگ‌های مختلف است که مسافران راه گره زده‌اند. من هم برای تفریح و برای اینکه در قیافه‌های افروخته و گرفته مسافران آثار تبسمی مشاهده کنم، به آقای دکتر امیراعلم گفتم: «اجازه بدهید بنده هم از طرف همه یک دخیل به این درخت ببندم، شاید این سربایینی را راحت برویم» ولی یکی از نوکرها تبسم‌کنان گفت: «آقا من دخیل را بستم.» پس از چند دقیقه که خستگی قدری مرتفع شد، از اینجا دیگر سواره حرکت کردیم، درخت دوم را گذرانیده و وارد سربایینی شدیم. در همان نقطه که وارد سرازیری می‌شدیم، در گذشته کسانی، باره سنگ‌های زیادی روی هم قرار داده، برجی تشکیل داده بودند و مقصود از این برج سنگی، تعیین نیمه کوه…ا کبر بود. البته زحمت سرازیری کوه، کمتر از سر بالایی نبود والا عبور از آن غیر ممکن و مجبور بودیم این قسمت را هم پیاده طی کنیم. ارتفاع این کوه وقتی که سرازیر شدیم خوب محسوس می‌شد. تمام کوه‌هایی که هر کدام به موقع خود،…ا کبر بودند و در مقابل این کوه ذره بی‌مقداری و تبه کوچکی به نظر می‌رسیدند. کسی نمی‌توانست یک ربع چشم به دره‌های مهیب مقابل خود بیندازد زیرا ممکن بود مبتلا به سرگیجه شده و از اسب بیفتند. وقتی طیاره اوج می‌گیرد و خیلی بالا می‌رود، آنچه در ارتفاع دو هزار متری در زمین می‌بینید، مثل دانه‌های شن ریز است. در بالای این کوه هم همه چیز به آن شکل بلکه ریزتر دیده می‌شوند. ارتفاع کوه را کسی نمی‌داند ولی تصور می‌کنم بیش از ۲ هزار متر باشد.»

این نویسنده ناشناس در ادامه به یک واقعه تاریخی جالب اشاره می‌کند و آن، عبور اراده‌های توپ از این کوه است که در زمان نادرشاه و برای مقابله با ترکمانان اتفاق افتاده است: «با این مقدمه لایذ شناسایی با کوه…ا کبر پیدا کرده‌اید ولی اگر بهتر از این بخواهید آشنا شوید، باید شخصا مسافرت کنید تا لذت آن را بیچشید. این بود تفصیل کوه عظیمی که جلوی یک منطقه مهم سرحدی مارا گرفته، ارتباط مراوده آن‌ها را با ما و ما با آن‌ها قطع کرده‌است. در درگز یکی از معمرین (کسی که عمر خیلی طولانی دارد) نقل می‌کرد که نادر شاه افشار چندین عرابه توپ را از کوه…ا کبر برای جنگ با تراکمه عبور داده است و این قضیه با استعجاب حکایت می‌شد و حقیقتاً تعجب‌آور است که از این راه پرخطر و مشکل چطور ممکن است. عرابه‌های توپ که نمونه‌ان در ارگ تهران به نام توپ مروارید است، از این کوه عبور داده شود؟ چقدر جای تأسف است که یک منطقه مهم سرحدی ما مثل درگز و لطف‌آباد از یک طرف به وسیله ماشین سریع السیر روسیه به مملکت چین و به قطارهای راه‌آهن تمام دنیا متصل می‌شود ولی از طرف دیگر به داخل مملکت خود راه ندارد.»



نادرشاه

شهریار

شماره ۴۳۷
۷ مرداد ۱۴۰۵
۲۴ شهریور ۱۴۰۵
شماره ۴۸۷

۱۵



تاریخ و هویت